

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۴، بخش ۲

### دوم پادشاهان ۱۳-۱۴، بخش دوم

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

بنابراین، امصیا پادشاه یهودا است. او پسر یوآش است. یوآش پادشاه پسری بود که از دست مادر بزرگش عتلیا جان سالم به در برد.

و در تمام سالهایی که مرپی‌اش، کاهن اعظم، زنده بود، او خوب عمل کرد. اما پس از مرگ مرپی‌اش، او دیگر خوب عمل نکرد. بنابراین، حالا آمازیا، پسر آن مرد، از راه رسیده است.

من این را یکی از جالبترین افراد در این روایت می‌دانم. او در آیه ۲ از فصل ۱۴ ذکر شده است. او هنگام سلطنت ۲۵ سال داشت.

او ۲۹ سال در اورشلیم سلطنت کرد. مدتی از آن را در زندان گذراند و بقیه‌اش را با پسرش به عنوان نایب‌السلطنه بر تخت سلطنت نشست. نام مادرش یهوالدین بود.

او اهل اورشلیم بود. حال، این... او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام می‌داد، اما نه مانند پدرش داوود.

حالا، از شما می‌خواهم که به روایت مشابه در تواریخ نگاهی بیندازید. چون از بعضی جهات، کمی نکته‌سنج‌تر است. دوم تواریخ ۲۵ آیه ۲. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام داد، اما نه با قلبی کامل.

چقدر جالب. چطور کار می‌کنه؟ چه شکلیه؟ بخش‌بندی. خیلی خب.

کسی رو می‌شناسی که همچین آدمی باشه؟ امیدوارم توی آینه نگاه نکنی و اون‌ها رو نبینی. شاید دیگه مثل قبل رایج نباشه. من که خیلی ذوق‌زده‌ام.

من در یک جامعه کشاورزی در اوهایو بزرگ شدم. در اوج رکود اقتصادی دهه ۳۰، احیای قابل توجهی در کلیسای کوچک متدیست ما رخ داده بود و تأثیر قابل توجهی گذاشته بود. من در مورد تجربیات دوران رشد بسیار تأمل کرده‌ام.

من با کشاورزان زیادی کار کردم. آنها آدم‌های خشنی بودند که به کلیسا نمی‌رفتند و هرگز کلمه‌ای ناسزا از دهانشان شنیده نمی‌شد - مردانی که کلامشان ضامن بقایشان بود.

اگر می‌گفتند که قرار است کاری انجام دهند، آن را انجام می‌دادند. مردانی که واقعاً درستکار بودند، اما عیسی را دوست نداشتند، و فرزندان و نوه‌های امروزی آنها از خداوند بسیار دور هستند. فکر می‌کنم ۵۰، ۶۰ و ۱۰۰ سال پیش، بسیاری از کلیساها پر از افرادی مانند این بودند.

آدم‌های خوب. آدم‌های درستکار. آدم‌هایی که می‌شد بهشان اعتماد کرد، اما قلبشان مال خودشان بود.

حالا، فکر می‌کنم این خیلی مهم است وقتی آن را در مقابل... ما مدت‌ها پیش در مورد این صحبت کردیم شما او را در مقابل آسا قرار دادید. به ما گفته شده که آسا قلب بی‌نقصی داشت، اگرچه مکان‌های بلند هنوز وجود داشتند.

حالا، همانطور که به شما گفتم، فکر می‌کنم این نادانی است. فکر می‌کنم او کتاب مقدس خود را به اندازه کافی خوب نخوانده بود. بنابراین، رفتار او جای کار داشت، اما در مورد فداکاری او به خداوند شکی نبود.

بله. بله، من معتقدم. من معتقدم.

آنها جایی نبودند که بت‌ها را می‌پرستیدند، زیرا به صراحت به ما گفته شده است که او بتی را که مادر بزرگش ملکه مادر، و برخی دیگر ساخته بودند، نابود کرد. بنابراین، من فکر می‌کنم که این صرفاً موردی از پرستش یهوه توسط آنها در این زیارتگاه‌های مختلف است، حتی اگر تثنیه می‌گوید که قرار نیست این کار را انجام دهید. اما این هم هست.

حالا، من از عملکرد ضعیف و قلب بی‌نقص طرفداری نمی‌کنم. من از قلب بی‌نقص و عملکرد عالی طرفداری می‌کنم، اما مسئله این است که اگر قلب شما دچار تفرقه باشد، این کافی نیست. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ آمازیا پس از اینکه پادشاهی کاملاً در چنگش بود، بسیار موفق است.

این آیه پنجم است. او مأمورانی را که پدرش، پادشاه، را به قتل رسانده بودند، اعدام کرد، اما فرزندان قاتلان را طبق آنچه در شریعت موسی آمده است، نکشت. در آنجا خداوند فرمان داده است که والدین نباید به خاطر فرزندان خود کشته شوند، و نه فرزندان به خاطر والدین خود. هر کس به خاطر گناه خود خواهد مرد.

حالا می‌خواهم شما را به فصل ۳۴ کتاب خروج ببرم. و این کار را می‌کنم چون قبلاً در موردش صحبت کرده‌ایم، اما تکرار، روح آموزش است. فکر می‌کنم این یک بخش بسیار مهم از کتاب مقدس است که باید آن را درست بفهمیم.

خروج ۳۴، ماجرای گوساله طلائی، اتفاق افتاده است. و خدا به موسی گفته است، تو برو، من فرشته‌ام را با تو می‌فرستم، اما نمی‌توانم با تو بیایم. تو می‌دانی که با توجه به این افراد، حضور من آنها را از بین خواهد برد. و موسی گفته است، پس ما نمی‌رویم.

اگر با ما نیایی، بودن تو اینجا در بیابان بهتر از بودن ما در کنعان بدون توست. او، خدا در آن لحظه او را دوست داشت. و بنابراین، خدا می‌گوید، بسیار خوب، به بالای کوه بیا.

دارم به خروج، فصل ۳۴ نگاه می‌کنم. دارم در مورد فصل ۳۳ صحبت می‌کنم، مقدمه‌ای بر این موضوع. خدا گفته است، به بالای کوه بیایید.

من عهد خود را از جانب خود تجدید خواهم کرد - آیه چهارم از فصل ۳۴. بنابراین، موسی دو لوح سنگی مانند لوح اولی که شکسته بود، تراشید و صبح زود، همانطور که خداوند به او فرمان داده بود، از کوه سینا بالا رفت.

و او دو لوح سنگی را در دستان خود حمل می‌کرد. آنگاه خداوند در ابر نازل شد و آنجا با او ایستاد و نام خود، خداوند یهوه، را اعلام کرد. سپس از جلوی موسی عبور کرد و یهوه را اعلام کرد، یهوه، خدای رحیم و مهربان، دیرخشم، سرشار از محبت و وفا، نگهدارنده محبت به هزاران نفر، آمرزنده شرارت، عصیان و گناه.

حالا همینجا توقف کنید. چه خدایی، چه خدایی. این متن قرار است شش بار دیگر در عهد عتیق مستقیماً نقل شود.

و قرار است حدود دوازده بار دیگر به آن اشاره شود. می‌خواهید بدانید که اسرائیل در مورد یهوه چه اعتقادی داشت؟ بفرمایید. خب، تا اینجا که خوب است.

با این حال، او گناهکار را بی‌مجازات نمی‌گذارد. او فرزندان و فرزندانشان را به خاطر گناه والدین تا نسل سوم و چهارم مجازات می‌کند. بله، درست است.

خدا می‌گوید، تو کاری را که من می‌خواهم انجام نمی‌دهی. من بچه‌هایت را می‌گیرم. نه. یادت هست الان چه خواندیم؟ تثنیه چه می‌گوید؟ فرزندان را به خاطر گناهان والدینشان نکش.

و والدین را به خاطر گناهان فرزندانشان نکش. او، از این بابت خداوند را شکر. پس این متن چه می‌گوید؟ منظورش این است.

او، او، او، وای. خدا خدای بخشنده‌ای است. او گناهان و سرکشی آشکار را خواهد بخشید.

او گناهان غیرعمدی، مانند خطا در نشانه‌گیری را خواهد بخشید. او گناه، واقعیت گناهی که مرتکب شده‌ام. و مرا نفرین می‌کند را خواهد بخشید. او مرا خواهد بخشید.

وای، خدای من. پس، من حدود ۶۰ سال برای شیطان زندگی می‌کنم، و بعد توبه می‌کنم. خب، موفق باشی.

اما، بله، خدا هر کسی را که واقعاً توبه کند، خواهد بخشید. اما، شما تصمیم می‌گیرید که مست باشید، و فرزندان تاوان آن را خواهند داد. نه به این دلیل که خدا آنها را مجازات می‌کند، بلکه فقط به این دلیل که در دنیای علت و معلول، عواقب وجود دارد.

بنابراین، خدا می‌گوید، بله، اگر واقعاً توبه کنید، شما را می‌بخشم، خواهم بخشید. اما فرزندان نتایج. گناهان شما را تجربه خواهند کرد. داوود.

اممم. فکر کنم حرفمو شنیدی. به این مرد به ستاره طلایی بده.

دقیقاً. او می‌گوید که این فیض را برای هزاران نفر از کسانی که او را دوست دارند و احکامش را حفظ می‌کنند، نگه می‌دارد. و تثنیه، وقتی این متن را نقل می‌کند، می‌گوید هزاران نفر.

بنابراین، او عواقب را به سه یا چهار نسل محدود خواهد کرد. اما عواقب اطاعت و عشق، چه کسی می‌تواند محدودیت‌های آن را پیدا کند؟ من کمی تبارشناسی انجام داده‌ام و شش نسل از مؤمنان را پشت سر خود دارم. و می‌گویم، متشکرم، عیسی.

ممکن است خیلی قبل‌تر از این باشد. نمی‌توانم این را ثابت کنم. کلی آلمانی آنجا هستند که ممکن است منونایت‌هایی بوده باشند که خداوند را دوست داشتند.

اما به هر حال. بنابراین، این متن در پادشاهان در اصلاح برداشت‌های نادرست از این متن مفید است. نه، او قرار نیست آنها را به خاطر گناهانشان مجازات کند.

اما این گناهان عواقبی خواهند داشت. با فرض بخشش خدا، فکر نکنید که هیچ عواقبی نخواهد داشت عواقبی خواهد داشت.

خب، برگردیم به پادشاهان. خب، خدا به آمازیا پیروزی بزرگی داد. او همان کسی بود که این کار را کرد، و این آیه ۷ از فصل ۱۴ است.

او کسی بود که ده هزار ادومی را در دره نمک شکست داد و سَلَح را در نبردی به اسارت گرفت و آن را یُقتئیل نامید، نامی که تا به امروز به همین نام است. وای! بنابراین، امصیا فرستادگانی نزد یهوآش پسر یهوآحاز، پسر یهوهو، پادشاه اسرائیل، فرستاد و به آنها گفت: «بیایید با هم در جنگ روبرو شویم.» باز هم امصیا چه کاری نکرد؟ او از خدا نپرسید.

او فقط می‌گوید، وای! من همین الان یک مبارزه بزرگ را بردم. من باور دارم که یکی دیگر را هم خواهیم داشت. چقدر راحت به توانایی خودمان اعتماد می‌کنیم.

من قبلاً این کار را انجام داده‌ام، پس می‌توانم دوباره آن را انجام دهم. دلیلی داشته‌ام که اینجا در مورد آن با شما صحبت کنم. اما وقتی به برخی از رهبران بزرگ مسیحی که سقوط کرده‌اند نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم بارها موفقیت آنها و عدم تمایل خدا برای قطع آن موفقیت در لحظه‌ای که شکست می‌خورند، می‌تواند وحشتناک باشد... خدا هنوز هم مرا برکت می‌دهد، بنابراین حدس می‌زنم کاری که من انجام داده‌ام... باشد.

مهربانی خدا، بردباری خدا می‌تواند یک تله وحشتناک باشد. ما روی آن حساب می‌کنیم. و این همان کاری است که آمازیا انجام داد.

من به مبارزه رو بردم. بیا بریم دنبالش. بیا بریم دنبال حلقه طلا.

من عاشق پاسخ جو اش هستم. خاری در لبنان به سروی در لبنان پیام داد: دخترت را به ازدواج پسر من در بیاور.

بعد یک حیوان وحشی در لبنان آمد و خار را زیر پایش له کرد. بله، کار هوشمندانه‌ای نبود. همانطور که قبلاً به شما گفتم، اسرائیل بسیار قوی‌تر، بسیار ثروتمندتر بود و بنابراین تجهیزات نظامی بیشتری داشت.

آنها قلمرو بیشتری داشتند. آنها زمین‌های زراعی بیشتری داشتند. و یهودا واقعاً احمق است که با آنها جنگ راه بیندازد، مگر اینکه خدا آنها را هدایت کرده باشد.

اما من به سامسون فکر می‌کنم. سامسون مانند گذشته بیرون رفت، بی‌آنکه بداند خداوند با او نیست. پس امصیا هم می‌رود.

یهودا توسط اسرائیل شکست خورد و هر کس به خانه خود فرار کرد. یهوآش، پادشاه اسرائیل، امصیا پادشاه یهودا، پسر یهوآش، پسر اخزیا را در بیت شمش دستگیر کرد. سپس یهوآش به اورشلیم رفت و دیوار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منهدم کرد.

این بخش حدود ۶۵۰ فوت طول داشت. او تمام طلا و نقره و تمام ظروف موجود در معبد خداوند و گنجینه‌های کاخ سلطنتی را برداشت. او گروگان گرفت و به سامره بازگشت.

واو. به این می‌گن حماقت. پس، اون ۱۵ سال زندگی کرد

.من آن را پاک کرده‌ام. بعد از مرگ یهو آش، ما نمی‌دانیم. شاید او تمام آن مدت را در زندان گذرانده باشد

ما فقط نمی‌دانیم. با این حال، او در نتیجه تروری در یهودا درگذشت. باز هم، شما تعجب می‌کنید که رابطه بین او و عزیا چه بوده است. در تمام این سال‌ها، هر چقدر هم که طولانی بوده باشد، احتمالاً حداقل ۱۰ سال که او در زندان بوده، عزیا اداره امور را بر عهده داشته است

.حالا به خانه می‌آید و قرار است آن را اداره کند؟ نمی‌دانم. اما جالب است